

برخی زمینه های اجتماعی و اقتصادی عروج دونالد ترامپ در صحنه سیاسی آمریکا

محمد طیبیان

(بخشی از این مطلب در شماره ۵۰ مجله مهرنامه چاپ شده است)

۱۷ بهمن ماه ۱۳۹۵

شاید اولین پرسشی که می توان مطرح کرد این است که آیا دیدگاه ترامپ بر اساس یک نظریه و گرایش خاص از اندیشه اقتصادی تنظیم شده است؟ آنچه مشخص است این که ترامپ یک فرد ایدئولوگ نیست و نظر ایدئولوژیک خاصی ندارد. در مبارزات انتخاباتی هم برنامه مشخصی نداشت فقط با طرح نکات ابتدائی در اجتماعات انتخاباتی یک ارزیابی از ذائقه حاضرین انجام می داد و بر مبنای آن سخنرانی خود را بالبداهه تنظیم می نمود و ادامه می داد. اگر بخواهیم مواضع او را چنانکه از مراحل انتخابات و سخنرانی های متعدد او در مناطق مختلف بر داشت می شود، جمع بندی کنیم به چند نکته خلاصه می شود. در امر اقتصاد او وعده داده است که شغل هائی که در چند ده سال اخیر از کشور خارج شده به آمریکا باز گرداند. به همین دلیل هم مواضع تهاجمی در مقابل چین و مکزیک اتخاذ کرده زیرا برخی از شرکت های آمریکائی فعالیت های کار بر خود را به این کشور ها منتقل کرده اند.

در زمینه مسائل اجتماعی نیز او بر روی دو زخم جامعه آمریکا انگشت گذارده یکی مهاجرین جدید که سفید پوستان را به تدریج از اکثریت انداخته اند (بیشتر منظور نژاد انگلو ساکسون است، از ابتدای استقلال آمریکا سفید پوستان آلمانی و مانند آن نیز سفید پوست خالص تلقی نمی شدند. بنجامین فرانکلین آلمان ها را ابله به حساب می آورد که استعداد یاد گرفتن زبان انگلیسی را ندارند و ایتالیائی ها و اسپانیائی ها و فرانسوی ها را هم سفید کامل و در نتیجه در خور امتیاز نمی دانست و طرفدار جلو گیری از مهاجرت آنان بود- طبل نا میمونی که طی بیش از دویست سال پیوسته نواخته شده است و اکنون دو باره با صدای رعد آسا شنیده می شود). این روند مهاجرت دهه های اخیر، سفید پوستان را در موضع اقلیت قرار داده و این که ورود مهاجرین با تحصیلات و انرژی کاری بالا سفید پوستان را به مناطق غیر شهری عقب رانده، که این نیز یکی از عامل نارضایتی بوده است. برای مثال وجود چینی ها، ژاپنی ها، هندی ها و سایر تحصیل کرده ها در مناطق تکنولوژی بالا

در کالیفرنیا که مشاغل نیازمند تخصص را اشغال کرده اند و نیروی های کار ارزانتر و پر کار تر لاتینو ها که مشاغل یدی را اشغال کرده اند، سال ها است که سفید پوستان بدون تحصیلات دانشگاهی را از کالیفرنیا به مناطق غیر شهری و یا ایالات روستائی و فقیر تر مرکزی عقب رانده است. در دانشگاه های آمریکا دوره های دکترا با دانشجویان خارجی انباشته شده است. این دانشجویان به نحوی از همه چیز زندگی به جز درس خواندن می گذرند که برای جوانان آمریکائی قابل تحمل و رقابت نیست. همین ها در آینده کار آفرینان و مدیران شرکت ها و متخصصین و دانشگاهیان خواهند بود، مانند نسل قبلی خودشان و میدان را برای جوانان خانواده های طبقه متوسط پائین سفید پوستان که نه انگیزه و نه امکان دسترسی به آموزش های ابتدائی و متوسطه با کیفیت را ندارند تنگ تر خواند کرد.

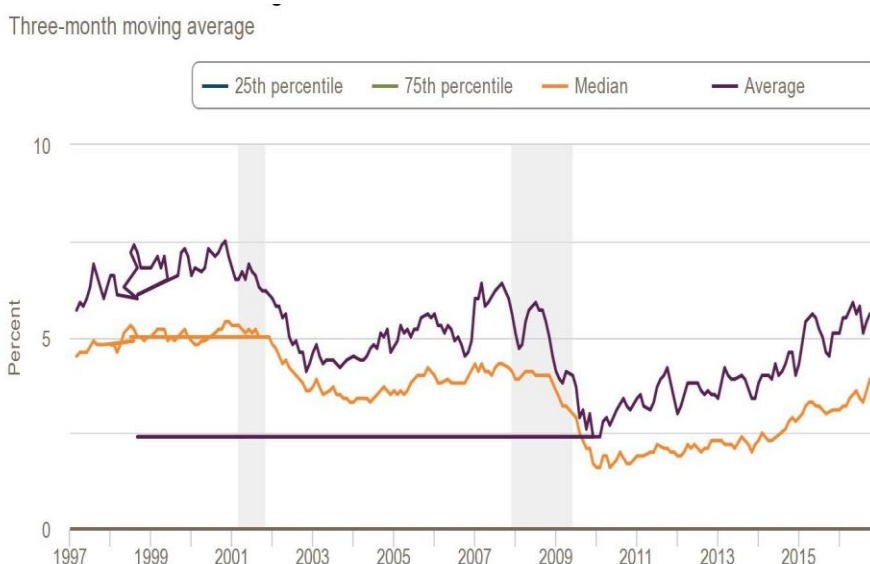
موضع گیری دیگری هم که به گوش بسیاری از آمریکائیان خوش آمد موضع گیری او در برابر مسلمانان بود. بی تردید حوادثی مانند یازده سپتامبر و عملیات تروریستی جهادی ها، عملگر گروه هایی مانند القاعده و داعش با نوع پوشش و خبر رسانی که در آمریکا انجام می شود، ترس و نگرانی را ایجاد کرده که ابعادی بسیار بزرگ تر از واقعیت این تهدید ها به خود گرفته است. این نگرانی بوسیله گروه های مذهبی افراطی، مانند شبکه کلیسا های انجیلی، برای ایجاد نفرت بر علیه مسلمان ها سال ها است مورد بهره برداری قرار گرفته است. پیروزی ترامپ مدیون یکدست کردن رای سفید پوستان طبقه یقه آبی و بخش بزرگی طبقه تحصیل کرده های سفید پوست است. اما در پیروزی او اشتباه های حزب دموکرات هم موثر بود. این امر جای بحث جداگانه ای دارد. از جمله کاندید کردن خانم کلینتون، که طبق نظر سنجی ها از درجه مقبولیت پائینی برخوردار بود، خود اشتباه بود. دیگر این که سخنرانی های مکرر هیلاری کلینتون در مورد اهمیت سیاه پوستان و لاتینو ها و اقلیت های دینی، برای سفید پوستان این شبهه را ایجاد می کرد که همه قاعدتا بر علیه سفید پوستان هستند و احساس و آگاهی نژادی عمیق در جامعه آمریکا را بیشتر زنده و تقویت کرد. شرایط خاص اقتصادی نیز به این نارضایتی بسیاری از اقشار جامعه آمریکا منجر شد که در پیروزی ترامپ موثر بود. بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت. این مطالبی که در کشور ما در برخی جراید مطرح می شود، در مورد این که ترامپ به دنبال سیاست های مرکانتیلیستی و مانند آن است و بر علیه سرمایه داری و یا اقتصاد آزاد قیام کرده پایه ای ندارد.

همچنین برخی گرایش ها مطرح می کنند که گویا چامسکی ظهور ترامپ را پیشبینی کرده بود و دلیل آن رامی توان فرمانروائی نئولیبرال در امور تصمیم گیری اقتصادی آمریکا دانست که از زمان ریگان ظهور کرده اند...؟ در پاسخ به این گونه مطالب می توان گفت که چامسکی ظهور ترامپ را پیشبینی نکرده بود. او در سال ۲۰۱۰ در یک مصاحبه با خبر نگاری به نام کریس هجز شرایط بحران اقتصادی آمریکا را با شرایط جمهوری ویمار در آلمان بعد از جنگ دوم جهانی مقایسه کرده بود و نتیجه گرفته بود بحران های اقتصادی زمینه را برای به قدرت رسیدن یک فرد پوپولیست که دارای جاذبه فردی باشد و بتواند بر روی درماندگی و ناامیدی و خشم مردم موج سواری کند فراهم می آورد. در دهه ۱۹۱۰ حزب هیتلر حدود سه در صد آراء آلمان ها را به خود اختصاص داد و در مجامع عمومی، هیتلر به عنوان یک دلک سیاستی به حساب می آمد اما در درهه ۱۹۳۰ با توجه با سرخوردگی مردم و نفرت آنان از احزاب ریشه دار از طیف کمونیست تا دموکرات و لیبرال و محافظه کار، هیتلر توانست همه را کنار زند- در واقع این احزاب خود تخریب شده بودند، و بر مبنای این خلاء بود که هیتلر به قدرت مسلط شد. حادثه ای که قابل تصور تحلیل گران آلمان و اروپا نبود. تصادفا در آن مصاحبه چامسکی ابراز خوشحالی می کند که در آمریکا افراد با جذبه چندانی یافت نمی شود که به زودی چهره خود را خراب نکرده باشند. افرادی مانند مک آرتی و نیکسون و یا کشیش های معروف/نجیلی.

اما در سال ۲۰۱۵ برخلاف پیشبینی چامسکی و دیگران دلکک آمریکا(به مفهوم شخصیت خرابکار و هرج و مرج زای فیلم دلکک) ظهور کرد و بر خلاف تصور تحلیل گران در انتخابات ۲۰۱۶ پیروز شد.

زمینه های اقتصادی پیروزی ترامپ. روشنفکران چپ گرای وطنی در جعبه ابزار روشنفکری خود چند مفهوم را در اختیار دارند که برای هر منظوری استفاده می کنند. مانند مفهوم نئو لیبرال، امپریالیسم، هجمنونی و فاشیسم و مانند آن. معمولاً هم اشتباه می کنند و معمولاً هم مریدان آنان زحمت به خود نمی دهند به این افراد بگویند حال که در موارد قبلی تحلیل های شما اشتباه از آب در آمد چه تمهید تازه ای برای این مورد جدید در دست دارید؟ مثلاً نظریه آنان در مورد فروپاشی سرمایه داری پس از بحران سال ۲۰۰۸، یا تحلیل در مورد جنبش تصرف وال استریت و یا تحلیل آنان از کتاب پیکتی و سر از قبر در آوردن مارکس و غیره را می توان مثال زد. در این مورد هم بهتر است به

جای بهره برداری از چند واژه مانند نقولیرال که مفاهیم آنان نیز مورد جدال است به برخی از واقعیت ها توجه کنیم. در پائین دو نمودار ارائه شده که اولی نرخ رشد دستمزد را در جامعه آمریکا نشان می دهد. در این نمودار ها هم میانگین و هم میانه متغیر مورد نظر ترسیم شده است. به طور خلاصه هر چه میانه کمتر از میانگین است توزیع به نفع سطوح بالاتر دستمزد بوده است. این دو نمودار نشان می دهد که رشد دستمزد پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ بسیار تنزل یافته و بعد از هشت سال دوران اوباما هم به سطح سال ۲۰۰۱ نرسیده است. میانه همین متغیر نیز کمتر از میانگین است، یعنی سهم پنجاه درصد پائینی نیز شرایط ناگوار تری داشته است.



در نمودار دوم درصد نیروی کار که رشد دستمزد آنان صفر بوده است ترسیم شده. مشاهده می شود که علاوه بر کاهش نرخ رشد دستمزد میانه، درصد کسانی که نرخ رشد دستمزد آنان صفر بوده است از حدود یازده درصد در سال ۲۰۰۸ به حدود ۱۶ درصد در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته و کماکان تغییر قابل ملاحظه ای نداشته است. این دو نمودار در سال های اخیر علیرغم افزایش اشتغال، کماکان در سطوح پائینی قرار داشته اند. این دو نمودار شرایط مزد بگیران را نشان می دهد و باید توجه داشت که حقوق مدیران کمپانی ها که مزد آنان نجومی است نیز در این نمودار ها منظور شده است. بنابر این اگر فقط به دستمزد نیروی کار یقه آبی توجه کنیم شرایط بسیار صعب تر از آنچه می بینیم است که این نمودارها نشان می دهد.



مشاهده می شود که طبقه متوسط و متوسط پائین جامعه آمریکا طی حدود ده سال اخیر و حتی کمی قبل از آن نیز شاهد تنزل جایگاه اقتصادی خود بوده است. و این که بخش بزرگی از نیروی کار و خانواده های آنان احساس کنند که دائماً تحت فشار اقتصادی فزاینده قرار دارند و آینده درخشانی نیز پیش رو نیست، پدیده ای است که خواه نا خواه در هر جامعه ای آثار اجتماعی و سیاسی وسیع دارد.

اما دلیل این روند ها چه بوده است؟ یک واقعیت تاریخی باعث ظهور این روند ها شده است. اولاً اقتصاد آمریکا به دلیل رشد و توسعه تکنولوژی و ظهور ریز پردازنده ها، کامپیوتر های کوچک و پر قدرت، توسعه روبات های کارگر، عصر اطلاعات و اینترنت و توسعه شبکه های مخابراتی و ارتباطات و نو آوری های مالی و توسعه ابزار های مالی جدید طی حدود بیست سال اخیر یک انقلاب اساسی را تجربه کرده است. خلاصه این که صنایع قدیمی تولید کار خانه ای خواه و ناخواه در جامعه دانش و تکنولوژی محور آمریکا کار آئی ندارند. این زمینه ها به دلیل جهانی شدن اقتصاد به کشور هایی مانند چین، هند، شرق آسیا و مکزیک منتقل شده اند. این امر هم آنچنان سریع اتفاق افتاد که مورد حیرت بسیاری از افراد از جمله کارکنان صنایع قدیمی بوده است. به همین دلیل بسیاری از ایالت های آمریکا که خاستگاه صنایع مهم کار خانه آمریکا بود

(پنسیلوانیا، ایلینوی، ایندیانا، اوهایو، و میشیگان) امروزه به کمر بند زنگار زده مشهور است. ترامپ قول داده است که از این ایالت ها زنگار زدائی خواهد کرد. که قولی تهی است.

ملاحظه می شود که باز هم بر خلاف تحلیل های روشنفکر های چپ گرای وطنی آمریکا و ارو پا نیز خود از قربانیان جهانی شدن و انقلاب علمی و فنی که خود ایجاد کرده اند بوده اند. فرصت جهانی شدن را که دولت عاجل بود کشور هائی مانند چین و کشور های شرق آسیا و هند و برخی دیگر به درستی تشخیص دادند و از آن استفاده بردند در کشور ما هنوز هم این آقایان به ذکر مصیبت در مورد جهانی شدن و نگرانی از عواقب آن برای اقتصاد کشور ما سخنرانی می کنند و برخی خصوصاً سیاسی غرب ستیز نیز از این سرابندگی روشنفکران استفاده کرده و فرصت های کشور را از دست داده اند. واقعیت این است که انتقال سرمایه و تکنولوژی، منابع مالی و نیروی کار بین کشور ها با مشکلات جدید روبرو خواهد بود، و کشور های فقیر و کمتر توسعه یافته از این بابت زیان خواهند دید. این روند را هم در ارتباط با آمریکا و هم اروپا ناظر خواهیم بود.

عواقب دوران ترامپ....؟! شاید هنوز کسی نداند، از جمله خود او، که ترامپ چه نوع ریاست جمهوری خواهد بود. لیکن می توان چند سناریو را مرور کرد. یک سناریو محتمل این است که سیاست های اقتصادی داخلی آمریکا تغییر محسوسی نخواهد کرد و ادامه رشد اقتصادی که دولت اوباما پایه گذاری کرد شاید با برخی سیاست های سرمایه گذاری ترامپ (در صورت عملی شدن) تقویت شود. در ارتباط با چین و اروپا گرچه او خط و نشان بسیار کشیده، اما اقدامات عملی چندانی نمی تواند انجام دهد چون به دلیل پیوند این اقتصاد ها با اقتصاد آمریکا نتیجه نا مطلوب اقدامات حاد در داخل آمریکا ظاهر خواهد شد. ممکن است با روسیه کنار بیاید و ارتباط اقتصادی با روسیه را برقرار کند. نزدیکان او روابط و منافع اقتصادی بزرگی در روسیه دارند و با اولیگارچی فاسد روسیه از منافع آشکار و پنهان بر خوردار هستند. ممکن است مشکل اوکراین را حل کند و سایه روسیه را از سر جمهوری های اروپائی شوروی سابق کوتاه کند و در مقابل دست پوتین را برای نفوذ در خاور میانه باز بگذارد این منطقه دیگر برای آمریکا جذابیتی ندارد. بنا بر این می تواند به روسیه تحویل شود. می تواند از طریق افزایش فروش تسلیحات توسط اروپا، آمریکا و روسیه به کشور های عربی و تحریک جمهوری اسلامی به مقابله به مثل و افزایش های مکرر بودجه نظامی در هر دو طرف، اقتصاد هر دو طرف را به ویرانی نزدیک کند. آنچه محتمل است این است که چون به طرفداران خود قول داده است

آمریکا را دوباره به عظمت برساند باید مقداری قلدری هم در سطح جهان نشان دهد. این امر از سابقه ژنرال هائی که به دور خود گرد آورده مشخص می شود. این قلدری در مقابل کشور های قوی تر مانند چین و آلمان عملی نیست. بنابر این ممکن است بر روی کشور هائی مانند مکزیک و ایران متمرکز شود. این ها احتمال هائی است که باید حالت های مختلف آن را بررسی کرد. برخی در داخل استدلال می کنند رفاقت ترامپ و پوتین ممکن است بکار آید. این استدلال هم نا درست است. اگر فشار ترامپ به ایران افزایش یابد احتمال قوی روسیه و چین مانند دوران اوج تحریم ها به دنبال امتیاز گیری بیشتر و لرزانتر کردن اقتصاد کشور بر خواهند آمد.